

مقطعات ناشناخته خَلَقِ المَعَانِي

ادبیات کلاسیک فارسی دارای تاریخ پُرافتخاری می‌باشد. در طی قرن‌ها شعرای بی‌شمار از همه گوشه‌های ایران و خارج از ایران سر برآوردند و این زبان شیرین را به‌اوج علین رسانیدند. متأسفانه عدّه معتناهی از شعرای بزرگ فارسی به‌بوته گمنامی رسیده و از نام و اثر آنها هیچ باقی نمانده است. شعرای معروف، که آثار برجسته آنها مکرّر به‌چاپ رسیده است، باید دوباره به‌دقت بررسی شوند، نیز باید آثار گرانها و ناشناخته آنها از منابع گوناگون اصیل خطی بیرون آورده و درست معرفی و پیش دانشمندان گرامی عرضه شود، تا بر آن خزانه هنگفت اضافه گردد و بازار فرهنگ و زبان فارسی بیش از پیش رونق یابد.

یکی از شعرای بزرگ و مشهور خَلَقِ المَعَانِي کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی^۱ می‌باشد که آثار پُرازش وی چند بار در هند و ایران به‌چاپ رسیده است. بار اول «کلیات خَلَقِ المَعَانِي کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی» به‌فرمایش آقا میرزا محمد صاحب ملک‌الکتاب انتشار یافته. بار دیگر «کلیات کمال‌الدین اصفهانی» در بمبئی در سال ۱۳۰۷ هجری قمری به‌چاپ رسیده است. بار سوم «دیوان خَلَقِ المَعَانِي ابوالفضل کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی» با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهرست‌ها به‌انضمام رساله‌القوس، به‌اهتمام دانشمند گرامی جناب آقای حسین بحرالعلومی تهیه شده و در اسفندماه ۱۳۴۸ ه.ش به‌وسیله کتابفروشی دهخدا در تهران انتشار یافته است. اما هفت قطعه، که بنده در یکی از سفینه‌های قدیم و پُرازش پیدا نموده‌ام در هیچ‌یک از نسخه‌های چاپی نامبرده دیده نمی‌شود.

۱. متوفی به‌سال ۶۳۵ ه. ۱۲۳۷ م.

خوشبختانه در طی بررسی کتابخانه‌های هند، یک نسخه خطی پُرارزش به نام «مجموعه اشعار شعرای نامدار»^۱ پیدا شده است. از مقدمه این بیاض واضح می‌شود که نسخه خطی مزبور به‌دقت تهیه گردیده و شامل اشعار شعرای قدیم از زمان شهید بلخی تا سعدی و همام تبریزی یعنی شعرای قرن‌های چهارم و پنجم و ششم و هفتم تا اوایل قرن هشتم استنساخ شده و محتویات آن بر نسخه‌های قدیم‌تری مبتنی است که بیشتر آن‌ها یحتمل در عصر سرایندگان نوشته شده بود.

محمد بن یغمور بنا به توصیه دانشمند بزرگی در شهر ترمذ که آن را «مدینه‌الرجال» می‌گویند، بیاض مزبور را به‌خط نسخ و جلی و زیبا نوشته است که شامل فهرست شعرا و مقدمه و انتخاب از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات می‌باشد.

مؤلف در مقدمه علت تهیه و محتویات بیاض را این‌طور بیان می‌کند:

”چنین گوید مؤلف این لطایف و جامع این ظرایف... محمد بن یغمور که... حوادث روزگار... این ضعیف را بخطه مدینه‌الرجال ترمذ... رسانید و چشم رمد گرفته را بجمال افضل آن دیار مکحل و منور گردانید... از اتفاق حسنه سعادت خدمت مجلس عالی قدوه مجد و معالی... زبده‌الحکما... سیدالاشراف... یمین‌الامرا مونس‌الغربا... مجدالملة والدین، شمس‌الاسلام والمسلمین، انیس‌الملوک والخواقین... را دریافتم... در اثنای حال اشارت فرمود... که از مطالعه حقایق معقولات و نظر دقایق محصولات سرترویج روح و تفریح دل را ملایم‌تر از سخن منظوم نیست. باید که تألیفی سازی و از اشعار مختار مجموعه‌یی پردازی که مانند آن فاضلی فراهم نیاورده باشد... که خطوط مختلفه و مجلدات متفاوته ملالتی می‌آرد و طبع را کسالتی می‌افزاید.“

از میان قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات ناشناخته که در این بیاض دیده می‌شود، هفت قطعه ذیل از خلاق‌المعانی کمال‌الدین اصفهانی می‌باشد:

«همو فرماید در حق آن که کهش نداد»:

که خواستم از تو ز ابلهی من گفتمی که رهیم نیست اینجا

۱. نسخه خطی، شماره ۱۸۳، کتابخانه دولتی نسخه‌های خطی، مدراس.

نه تو نه رهی نه نیز کاهت ای عشوه فروش باد پیما
انبار و رهی چه حاجت ای خر از مطبخ خواص^۱ خویش فرما

*

«همو فرماید در التماس شراب»:

منعم من اجل علاءالدین صد هزاران سلام بر خواند
باد معلوم رای او که مرا سحر شب همی برنجانند
یابم اندر شرابخانه تو آنچ بیدار را بخوابانند

*

دعاگو اسپکی دارد که هر روز ز عشق کاه تا شب می خروشد
دو بیتی گویم و در وی نگیرد غزل را نیز کم تر می نیوشد
طمع دارم که از انعام مخدوم بدو بر... داری کاه پوشد؟
وگر که نیست در اصطبل معمور درین همسایه شخصی می فروشد

*

تا توانی بکام دل امروز بگذران روز را بشادی و ناز
غم فردا و دی مخور زیراک نامدست آن و این نیاید باز

*

مردم گیتی دو گونه دان و بس نیست بیرون زین دو گونه هیچکس
دل ندارد آنک دارد دستاش وانک دل دارد ندارد دوستاش^۲

*

«همو راست در التماس جامعه»:

ای کریمی که دست نعمت تست بر سر نام و ننگ سر پوشم
چه پسندی که من درین حضرت همه کریاس مختصر پوشم
چه بهانه نهم سخای ترا که ازین گونه ما حضر پوشم
گفتم از خدمت چو قوس قزح حله بالای یکدگر پوشم

۱. برابر با اصل است باید خاص باشد.

۲. متن برابر با اصل است و ظاهراً این بیت باید بصورت:

دل ندارد آنک دستش می رسد وانک دل دارد ندارد دست رس

کی گمان بردم آنک همچون ابر
می توانم بزر خریدن لیک
زشت باشد که من به پیران سر
کیست جز تو که گر ببخشد نیز
تو بده ورنه آن دیگر کس

از تهی بود زیر پوشم؟^۱
نه چنین بایدم که در پوشم
پیش تو جامه به زر پوشم
خود کرا آن کند که بر پوشم
بخدای و رسول اگر پوشم

*

اگر رخت از جهان بیرون نهی به
تماشاگاه جانت بس فراخست
گل از مبداء زمین‌ها نشکفد هیچ
چو قوت شمع هم از شمع باشد
بگرد بیدلی هر چند گردی
ز دونان سوی صاحب دولتی شو
تملق کن چو دشمن گشت غالب
بهی کن گر کسی بد کرد با تو
ز علم و حکمت کاری نیاید

ازین تردامنان گر وارهی به
اگر زین تنگنا بیرون جهی به
اگر خار دل خود کم نهی به
حقیقت عمر او را کوتهی به
غرض سایه‌ست هم سروسهی به
که تیر خواجه از ریش رهی به
چو درمانی ز شیری روبهی به
که داند هر کسی کز بد بهی به
وگر نی ابلهی کن کابلهی به

۱. متن برابر با اصل مقاله است و ظاهراً «از نمی‌بود بود زیر و بر پوشم».